

● فوارهای حساس از زندگانی امیرمومنان (ع)

امام با یگانگی فرج قوتی در عصر طیفه دوم

جعفر سبحانی

گسترش اسلام، پس از درگذشت پیامبر (ص) در میان اقوام و ملل گوناگون سبب شد که مسلمانان با یک رشته حوادث نوظهوری روبرو شوند، که حکم آن در کتاب خدا و احادیث پیامبر گرامی وارد نشده بود، زیرا آیات مربوط به احکام و فروع محدود است و احادیثی که از پیامبر اسلام (ص) درباره واجبات و محرمات در اختیار امت بود، از چهارصد حدیث تجاوز نمی‌کرد^۱ از این جهت در حل بسیاری از مسائل که نص قرآنی و حدیث نبوی در آن وارد نشده است با مشکلاتی روبرو می‌شدند. این مشکلات، گروهی را بر آن داشت که در این رشته از مسائل به عقل و خرد نارسا، و رای ساخته خویش عمل کنند، و با یک رشته معیارهای غیر صحیح، حکم حادثه را تعیین نمایند و این گروه را "اصحاب رای" می‌نامیدند. در آن زمان "اصحاب رای" به گروهی می‌گفتند که جای استناد به دلیل شرمی قطعی از کتاب و سنت، موضوعات را از نظر مصالح و مفاسد، ارزیابی می‌کردند و باطن و گمان حکم خدا را تعیین می‌نمودند و فتوی می‌دادند.

خلیفه دوم با این که در برخی از موارد در برابر نصوص، به رای خود عمل می‌کرد و موارد آن در تاریخ کاملاً ضبط گردیده است - مع الوصف - نسبت به اصحاب رای بی‌مهر بود و درباره آنان چنین می‌گفت:

" صاحبان رأی، دشمنان سنت‌های پیامبرند، آنان نتوانستند احادیث پیامبر را حفظ کنند از این جهت به رای خود فتوی داده اند، گمراه شدند و گمراه کردند. آگاه باشید که ما پیروی می‌کنیم و از خود شروع نمی‌کنیم، تابع می‌گردیم، بدعت نمی‌گذاریم، ما به احادیث پیامبر چنگ می‌زنیم، گمراه نمی‌شویم.^۲

با این که یادآور شدیم که خلیفه در مواردی در برابر نصوص، به رای خود عمل کرده و در مواردی بر اثر نبودن دلیل، از پیش خود، رای و نظر می‌داد، - مع الوصف - در بسیاری از موارد به باب علم پیامبر بحضرت امیر مومنان مراجعه نموده و مشکل را حل کرده است.

امیر مومنان، به تصریح پیامبر، گنجینه علوم پیامبر، وارث احکام الهی، و به آنچه که امت، تا روز رستاخیز، به آن نیاز داشت، عالم بود، و در میان امت فردی داناتر از او نبود از این جهت در دهها مورد که تاریخ به ضبط قسمتی از آن موفق گردیده است از علوم امام استفاده و در زبان او این جمله‌ها و یا تشابه آنها بود.

"عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ يَلِدْنَ مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ" زبانه ناتوان‌تر از آن هستند که مانند علی را بزايند.

اللَّهُمَّ لَا تَبْقِنِي لِمَعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ" مرا در برابر مشکلی قرارنده که در آن فرزند ابوطالب نباشد.^۳

اکنون برای نمونه برخی از موارد را یادآور می‌شویم که خلیفه وقت در آنها، از علوم سرشار امام استفاده کرده است بخش مهم آنها مربوط به مرافعه و فصلل خصومت میان دو طرف می‌باشد.

۱- زنی بر سرش ماه بچه آورد

مردی از دست همسر خود به خلیفه شکایت کرد که همسر من، شش ماه پس از

عروسی، بچه‌ای آورده‌است، زن نیز مطلب را پذیرفت و اظهار می‌داشت که من قبلاً با کسی رابطه‌ای نداشتم خلیفه نظر داد که زن سنگسار گردد ولی امام از اجراء حد جلوگیری نمود و گفت که این زن از نظر قرآن می‌تواند بر سرش ماه بچه بیاورد زیرا قرآن در آیه‌ای دوران بارداری و شیرخواری را سی ماه معین کرده است آنجا که می‌فرماید

وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا (سوره احقاف آیه ۱۵)

دوران بارداری و شیردادن سی ماه است

در آیه دیگر تنها دوران شیر دادن را دو سال می‌داند آنجا که می‌فرماید:

”وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ“ (سوره لقمان آیه ۱۴) مدت شیردادن دو سال است اگر

دو سال را از سی ماه کم کنیم برای مدت حمل شش ماه باقی می‌ماند عمرپس شنیدن منطق امام گفت: ”لَوْلَا عَلِيُّ لَهْلَكَ عُمَرُ“^۴

۲- حکم پنج نفر که مرتکب عمل منافی عفت شده بودند

در دادگاه خلیفه ثابت شد که پنج نفر مرتکب عمل منافی عفت شدند خلیفه درباره همه یک‌نواخت قضاوت کرد، امام نظر خلیفه را، صائب ندانست و فرمود باید از وضع آنان تحقیق شود. اگر حالات آنان دگرگون شد، طبعاً حکم خدا، نیز مختلف خواهد بود، پس از تحقیق امام فرمود یکی را باید گردن زد، دومی را باید سنگسار کرد، سومی را باید صد تازیانه زد، چهارمی را باید پنجاه تازیانه زد، پنجمی را باید ادب کرد. خلیفه از اختلاف حکم امام انگشت تعجب به دندان گرفت و وجه آن را پرسید.

امام فرمود، اولی کافر ذمی است جان کافر، تا صورتی محترم است که به احکام ذمه عمل کند وقتی احکام ذمه را زیر پا نهاد سزای او کشتن است، دومی مرتکب زنا محصن شده است یعنی با داشتن همسر دست به عمل منافی عفت زده و کبفر آن در اسلام سنگسار کردن است، سومی جوان مجردی است که خود را آلوده کرده و جزای او صد تازیانه است، چهارمی غلام است که کبفر آن، نیم کبفر فرد آزاد است، پنجمی دیوانه است، فقط باید تنبیه شود، در این موقع خلیفه گفت ”لَأَعِشْتُ فِي أُمَّةٍ لَسْتَ فِيهَا يَا أَبَا الْحَسَنِ!“ در میان جمعی نباشم که توای ابوالحسن در آن میسان نباشی^۵

۳- غلام زنجیر به پا

غلامی در حالی که زنجیر به پا داشت راه می‌رفت ، دونفر بر سر وزن آن اختلاف نظر پیدا کردند و هر کدام گفت اگر سخن من راست نباشد ، زن من سه طلاقه باشد ، هردو نفر پیش صاحب غلام آمدند ، از او خواستند که زنجیر را باز کند تا وزن کنند ، وی گفت من از وزن آن آگاه نیستم و از طرفی نذر کرده ام که آن را باز نکنم مگر اینکه به وزن آن صدقه دهم .

ساله را پیش خلیفه آوردند وی نظر داد اکنون که صاحب غلام از باز کردن آن معذور است باید دو شخص نخست باید از زنان خود جدا گردند ، آنان از خلیفه درخواست کردند که مراجعه را پیش علی ببرند ، امام فرمود ، آگاهی از وزن زنجیر آسان است دستور داد که طشت بزرگی بیاورند . امام دستور داد که غلام در وسط آن بایستد از این موقع امام زنجیر را پائین کرد و نخى به آن بست و طشت را پر از آب نمود ، سپس زنجیر را با آن نخ بالا کشید تا آنجا که همه آن از آب بیرون آمدند ، سپس دستور داد طشت را با آهن پاره پر کنند تا آب طشت به حد اولی برسد ، و آهن پاره ها را بکشند ، وزن آهن ها ، همان وزن زنجیر است و از این طریق ، تکلیف هر سه نفر روشن گردد .^۶

۴- زنی با چوپانی زنا کرد

زنی در بیابان دچار بی‌آبی شد و عطش سخت بر او غلبه کرد از چوپان آب طلبید وی بایک شرط موافقت کرد که به او آب دهد و آن این که خود را در اختیار چوپان بگذارد خلیفه در باره حکم زن با امام مشورت کرد امام فرمود این زن در ارتکاب این عمل مضطر بود ، و بر مضطر حکمی نیست^۷

این داستان و نظیر آنها حاکی از احاطه امام نسبت به قوانین کلی اسلام است که در قرآن و حدیث وارد شده است و خلیفه از آنها غفلت داشت مثلا :

۵- زن دیوانه‌ای مرتکب عمل منافی عفت شده بود ، خلیفه او را محکوم کرد

و در حالی که امام با یادآوری حدیثی از پیامبر، او را تبرئه کرد و حدیث عبارت از این بود که قلم از سه گروه برداشته شده است یکی از آنها دیوانه است تا خوب شود.^۸
 ۶- زن بارداری اعتراف به گناه کرد، خلیفه در همان حالت دستور داد که او را سنگسار کنند امام از اجراء حد جلوگیری کرد و فرمود، تو برجان او تسلط داری، نه بر کودکی که در رحم اوست^۹

۷- گاهی امام از اصول روانی استفاده می کرد، و مشکل را حل می نمود. روزی زنی از فرزند خود تیری جست و منکر آن بود که وی مادر او باشد، و مدعی بود که من هنوز باکره هستم در حالی که جوان اصرار داشت که وی مادر اوست خلیفه دستور داد به جوان به خاطر چنین نسبتی تازیانه بزنند، سرانجام، جریان به گوش امام رسید، وی از زن و بستگان او اختیار گرفت که این زن را در عقد هرکس خواست درآورد، آنان نیز علی را وکیل کردند، امام رو به همان جوان کرد و گفت جوان من این زن را در عقد تو درآوردم و مهریه آن ۴۸۰ درهم است سپس کیسه ای که محتوی همان مبلغ بود در برابر زن قرار داد، و به غلام گفت دست این زن را بگیر، و بار دیگر پیش من نیا، مگر اینکه آثار عروسی بر سر و صورت تو باشد.
 زن با شنیدن این جمله گفت: اللَّهُ، اللَّهُ هُوَ النَّارُ هُوَ اللَّهُ ابْنِي! پناه به خدا پناه به خدا، نتیجه این جریان آتش است این پسر من است، سپس علت انکار خود را بازگو کرد^{۱۰}

مشکلاتی که امام در دوران خلافت عمر، گشوده و خدمات ارزنده ای که به جامعه اسلامی نموده است، بیش از آن است که در این صفحات گرد آید ما به همین مقدار اکتفا می ورزیم.

۱- رشید رضا مولف " المنار " در کتاب نفیس خود "الْوَحْيُ الْمُحَمَّدِيُّ" ط دوم صفحه ۲۲۵ تصریح می کند که مجموع احادیثی که از پیامبر اسلام در خصوص احکام و فروع در دست ما هست پس از حذف مکررات از چهارصد حدیث تجاوز نمی کند. و احتمال این که احادیث نبوی بیش از این مقدار بود، سپس از میان رفته است ضعیف است بنا بر این احادیثی که پس از درگذشت پیامبر در اختیار امت بود همین حدود و یا اندکی بیش از آن بود.

بقیه پانزدهم صفحه ۲۸

مارکس ،

و ماتریالیسم در تاریخ

نتیجه‌ای که از این بررسی کوتاه به دست می‌آید آنست که مارکسیسم از مسائل عینی عصر ما بدور است و همچنان در بافته‌ها و اندیشه‌های ذهنی قرن نوزدهم بسر می‌برد .

اکنون باید دید که کدام یک از پیش‌بینی‌های استوار شده بر " ماتریالیسم تاریخی " مارکس " تحقق یافته است تا بتواند مشکل‌گشای حوامع قرن بیستم هم بشود؟ ...

ظاهراً بیشتر پیش‌بینی‌های مارکس ، که بر اساس بهنش و دیالکتیک وی استوار بود ، اشتباه و غلط از کار درآمده است

مارکس پیشگویی کرد که انقلاب کمونیستی هرگز در یک جامعه " عقب مانده " رخ نخواهد داد بلکه در یک جامعه سرمایه داری صنعتی پیشرفته ، مانند انگلستان و آلمان بوقوع خواهد پیوست ، ولی چنانچه دیدیم ، کمونیسم از یک جامعه کشاوری عقب مانده‌ای چون چین ، سر بلند کرد . مارکس پیش‌بینی کرد که تضاد و نبرد بین بورژوازی و طبقه پرولتر در دنیای سرمایه داری

این نکته قابل توجه است که " مارکس " نظریه خود را در شرایط صنعتی عقب افتاده قرن نوزدهم اعلام داشت . . . شرایطی که در آن ، کارگر ، زحمتکش و رنجبر واقعی بود و لقمه نانی هم در قبال کار برای خود و فرزندانش نمی‌یافت . . . مارکس چگونگی دوره پس از خود ، عصر انقلاب و علم و تکنولوژی قرن ما را نتوانسته بود پیش‌بینی کند که کارگر همچون یک انسان مرفه زندگی می‌کند و کارخانه‌ها با عقل الکترونیک و کامپیوتر اداره می‌شوند و کار می‌کنند . ارتشی از کارگران محروم " در هیچ کجا به چشم نمی‌خورد ، بلکه در مقابل " ارتشی از کارمندان مرفه " که سندیکاهای کارگری قوانین بیمه‌های اجتماعی ، حقوق بازنشستگی و دوره پیری ، تعلیم و بهداشت مجانی ، آن را پشتیبانی می‌کند . . . مارکس هرگز تصور نمی‌کرد که سرمایه داری به مرحله‌ای از نیرنگ برسد که کارگر را در سود ویژه ، و یا سهام شرکت و کارخانجات سهیم سازد ، چنانکه در ژاپن و فرانسه عملی شده است . . .

دنیای سرمایه‌داری مزد کارگر باید به نازلترین مرحله برسد ، بطوریکه فقط حداقل معیشت او را تامین کند . . . ولی واقعیت‌های عصر ما کذب این نظریه را نیز روشن ساخت و در برتو قوانین جدید و فعالیت‌های سندیکائی و گذشت‌هایی که نظام سرمایه‌داری در قبال طبقه کارگر از خود نشان داد ما مست‌نهایتاً مزد کارگر به حداقل نرسیده ، بلکه در بسیاری از کشورهای اروپائی ، کارگر در یک سطح زندگی مرفه و قابل توجه ، زندگی می‌کند .

و شاید بزرگترین اشتباه مارکسیسم در آن بود که اصرار می‌ورزید یک ایدئولوژی جهانشمول بشمار رود و درباره همه پرسشهای زندگی ، پاسخی بدهد و برای همه مشکلات راه حل‌هایی نشان دهد و در واقع بیک‌تاز همه میدان‌های زندگی بشری بشمار رود . از دیدگاه مارکسیسم هر کس که "جهانشمول" بودن این ایدئولوژی را نپذیرد ، نه‌تنها "مارکسیست" صادقی نیست بلکه یک "مرتد" بشمار می‌آید ، چرا که " بدترین دشمن مارکسیسم کسی است که آنرا تجزیه کند " و هر کسی که در قبال مارکسیسم روش "انتخاب" در پیش بگیرد و قسمتی را بپذیرد و قسمت دیگری را به علت عدم سازش با واقعیتها رد کند او " یک خائن " و یک " ضد مارکسیسم " کامل است . . این بی پایه ترین ادعای مارکسیسم است و شاید در اندیشه مارکسیستی هیچ نکته‌ای ، بی اساس تر از این مدعا وجود نداشته باشد . و درست در نقطه مقابل این نوع دگماتیسم و جمود فکری ، در دنیای سرمایه‌داری به اندیشه‌های باز و روشنی برمی‌خوریم که قدرت ارزیابی اندیشه‌های دشمنان را دارد و بدون تعصب مذهبی و تحجر فکری ، از جنبه‌های مثبت آن اندیشه‌ها بهره‌مند

سرانجام بحرله‌ای خواهد رسید که منجر به " انقلاب " خواهد شد و نهایتاً نظام سرمایه‌داری از بین خواهد رفت . . . ولی دیدیم و می‌بینیم آنچه که در جوامع سرمایه‌داری رخ داده و میدهد درست بعکس بوده است و بجای افزایش تضاد و نبرد بین طبقات ، بدنحال پاره‌ای اقدامات اصلاحی و فعالیت‌های سندیکائی حسن تفاهم میان طبقات موجود در جامعه سرمایه‌داری بیشتر شده و زندگی مسالمت آمیز رواج یافته و درست در همین هنگام نبرد و تضاد در درون کشورهای سوسیالیستی افزایش یافته است .

مارکس بطور قاطع عقیده داشت که در جوامع سرمایه‌داری ، در اثر تمرکز سرمایه‌های هنگفت در دست شرکتهای احتکاری و طبقه سرمایه‌دار ، نهایتاً ثروت سرمایه‌دار و محرومیت طبقه بپنسوا بیشتر و افزونتر خواهد شد ، ولی آنچه که در عمل در قرن ما در دنیای سرمایه‌داری رخ داد این بود که سرمایه‌ها از راه شرکت‌های سهامی ، پیدایش تعاونی‌ها و فیره ، بین افراد همه طبقات توزیع گردید و طبقه رنجبر و محروم به آن شکلی که در زمان مارکس وجود داشت ، مفهوم خود را از دست داد .

مارکس باز پیشگویی کرد که بحرمان اقتصاد سبکی موجب نابودی سرمایه‌داری خواهد شد و بعلت تولید بیشتر از نیاز و افزونتر از قدرت خرید مردم و عدم توان مالی کارگران ، سرمایه‌داری بالکل سرتگون خواهد گشت ، ولی ما اکنون می‌بینیم که بحرانهای موجود دنیای سرمایه‌داری ماهیت عرضی داشته و بنیادی نیست ، طبق نظریه " ارزش اضافی " ، مارکس در

می‌گردد و بنفع مصالح خود استفاده می‌کند.

ما در پاره‌ای از کشورهای سرمایه داری می‌بینیم که به ملی کردن صنایع بزرگ، بانگهای بزرگ، بمنابۀ مامل پیشگیرنده دست زده‌اند تا بتوانند بر طاغوت استثمارگران داخلی و احتکار چپان حرفه‌ای غلبه یابند...



از جهت دیگر باید اعتراف کرد که علیرغم "تعصب مذهبی مارکسیستی شدید" مارکسیسم حتی در روسیه شوروی هم بطور کامل اجرا نشده چراکه مارکسیسم بمفهوم جهانشمولی آن، در موقع تطبیق و اجراء قابل اجرا نبوده است و عامل اصلی بدون تردید در درون اصول مارکسیسم نهفته است که من آنرا "تنگنای روش" می‌نامم.

این "تنگنای روش" در "ماتریالیسم تاریخی" بیشتر نمودار است که بموجب آن، اندیشه "عامل واحد اقتصادی" تنها مداری است که همه نتایج گوناگون، بر محور آن می‌چرخند.

این اندیشه از نظر علمی هرگز پذیرفته نیست، چرا که طبق اصل مسلم علمی، در میدان مسائل اجتماعی یک عامل و یک سبب مستقل و جدا از عوامل دیگر، وجود خارجی ندارد که بتواند همه نتایج و بی‌آمدهای اجتماعی را بدنیال خود بکشد، بلکه در هر پدیده‌ای یک سلسله عوامل گوناگون و متعددی وجود دارند که تاثرات متقابلی در یکدیگر می‌گذارند... تا آنجا که شاید یک عامل اساسی امروز، فردا بمنابۀ یک عامل درجه دوم بحساب آید.

و روی همین اصل مسلم علمی، عامل اقتصادی نمی‌تواند بمنابۀ "خدائی" تلقی گردد که همه چیز از آن سرچشمه می‌گیرد. بلکه یک سلسله عواملی مانند انگیزه‌های ملی، روحی، عقیدتی، منطقه‌ای، نژادی و غیره، می‌توانند خیلی بیشتر از مامل اقتصادی در تشکیل یک تاریخ موثر باشند... بمنوان مثال میتوان گفت که همین امروز میان چین و اتحاد شوروی نبردی وجود دارد که در آینده، در پهنه تاریخ شکل خواهد گرفت و میدانیم که این نبرد، نه طبقاتی است و نه اقتصادی، چرا که هر دو دولت تحت رهبری دیکتاتوری بیولتاریا و حزب باصلاح رهائی بخش کمونیسم اداره می‌شوند.^۱

البته مارکس هم در اثبات نظریه "ماتریالیسم تاریخی" خود، به همه تاریخ‌استناد نجسته بلکه به مراحل از تاریخ نظر داشته است، و بهمین دلیل، اصول و قوانینی که مارکس از این بررسی بدست آورده است، نمی‌تواند صفت عمومی بخود بگیرد و شامل همه تاریخ گردد و حتی نمی‌توان به آنها نام "قوانین" نهاد بلکه نظریه هائی است که می‌بینیم بعضی از آنها صحیح و بعضی دیگر غلط از آب درآمده است.

مارکس در تفسیر مادی تاریخ که می‌گوید "وسائل تولید و روابط تولیدی، همواره عامل زیر بنائی بوده‌اند که سازنده رونماها اعم از هنر، اندیشه و مذهب بشمار می‌روند"، دچار یک نوع سفسطه‌گوشی یاساده‌گراشی گشته و یک سلسله پدیده‌های موثر در یکدیگر و یا سخت بهم پیچیده را خواسته است که توجیه و تفسیر کند، در صورتیکه جدیدترین تفویرها در این زمینه می‌گوید عوامل

اندیشه‌ای را بوجود آورند... و مذهب، قدرت دارد که بیوندهای اجتماعی گوناگونی را دگرگون سازد و تغییر دهد، درحالیکه همین علاقات و روابط اجتماعی، قدرت ندارند که مذهبی بسازند بزرگترین و نیرومندترین دلیل مابراین ادعا، بیدایش نهضت اسلام است.

و انگیزه‌های متعدد و گوناگونی که در یکدیگر تاثیر می‌گذارند Reciprocal causality وجود دارند و هر عاملی می‌تواند هم "سبب" باشد و درعین حال "نتیجه" هم بشمار رود و با یک اندیشه و یک اختراع ممکن که در یک لحظه، همه وسائل تولید و روابط تولید را دگرگون سازد بدون اینکه این روابط تولیدی بتوانند فکسر و

پای

۱- نبرد سخت و کوبنده چین و شوروی از زمان خروش جف - مائو آغاز گردیده و تاکنون نیز ادامه دارد.

شوروی از طرف رفقای چینی به "تجدید نظر طلبی"، "انحراف از اصول مارکسیسم - لنینیسم"، "خیانت به طبقه پرولتر"، "گام نهادن در مسیر سرمایه داری"، "جنگ طلبی"، همکاری با امپریالیسم"، و هزارویک اتهام دیگر، متهم شده است. و رفقای چین، از طرف حزب مادرا، متهم به همکاری با امپریالیسم غربی"، "سازش با ارتجاع"، "توسعه طلبی"، "سرکوب نمودن نهضت اصیل کمونیستی" و اتهامات مشابه دیگر است. جالب آنکه در داخل کادر رهبری و کمیته مرکزی حزب در هر دو کشور نیز اختلافات فراوانی وجود دارد که با تصفیه‌های گوناگون همراه است و آخرین نمونه آن، برکناری "پادگونی" در شوروی و تصفیه "دارو دسته چهارنفری" - پاران و همدستان مائو - در چین را می‌توان نام برد. در چین "تنگ شیاوینگ" که در دوره مائو عامل امپریالیسم و "نوکر سرمایه داری" لقب گرفت و از همه پست‌های خود برکنار گردید، امروز مجدداً روی کار آمده و همسر مائو و دارو دسته اش را با اتهام همکاری با امپریالیسم، "توطئه علیه خلق" و "نوکری سرمایه داری" بزدان افکنده است. بنظر شما آیا هر دو جناح دروغ نمی‌گویند؟ و با همکاری امپریالیسم علیه خلق‌ها توطئه نمی‌چینند؟...

اشاره کوتاه به دو جریان، می‌تواند ماهیت هر دو جناح را روشن سازد:

"محمد حسنین هیکل" مشاور "عبدالنصر" در کتاب جدید خود می‌نویسد "... من در پکن فکر میکردم که آنها چین مانند دیگر دولتهای بزرگ، با کشورهای دیگر بروق نظام موجود آنها، سازش خواهد کرد یا آنکه حاضر خواهد شد حتی بقیمت انزوا، به ایدئولوژی خود وفادار بماند و یک روش انقلابی در پیش بگیرد؟ در پکن دیدم که چین روشی مانند دیگر دول بزرگ در پیش گرفته است... استقبال گرم از موبوتو دلیل روشنی برای این واقعیت بود و بیرون کردن دانشجویان تانزانایی از "پکن" بخاطر مخالفتشان با دولت مطبوع خود، دلیلی دیگر... و هنگامیکه دیدم "ژنرال موبوتو" دوشادوش چوئن لای "وارد سالن بزرگ" کنگره خلق "پکن" گردیده‌ام، این یک تناقض است، تناقضی که بالاتر از آن متصور نیست... و چوئن لای در پاسخ من، در مورد "موبوتو" و "کیزنکا" (مساوین) چپ‌گرای لومومبا که هر دو بدستور موبوتو قتل رسیدند) گفت: "ما باید گرایشهای جدید موبوتورا تأیید کنیم!!" (مراجعه شود به کتاب "احادیث فی آسما" تالیف هیکل، چاپ بیروت صفحه ۹۴ و ۲۰۹ و ۲۰۸)

مفهوم گفتار آقای نخست وزیر مادام الحیات چینی این است که ما بظاهر از لومومبا تجلیل می‌کنیم، ولی برای آنکه از قافله عقب‌مانیم و همکاری عملی با امپریالیسم غرب و سوسیال‌امپریالیسم شرق داشته باشیم، از قاتل لومومبا هم با تشریفات کامل پذیرایی می‌کنیم... و در اینجاست که باید پرسید: پس مفهوم "اپورتونیست" و "ریویژونیست" در قاموس شما چیست که فقط شوروی را به آن متهم می‌کنید؟...

"هیگل" در کتاب دیگرش از "چه گوارا" مطالبی نقل می‌کند که ما چند سطری بعنوان شاهد مثال در مورد شوروی برای شما ترجمه و نقل میکنیم "... من تناقضات موجود در کمونیسم را نتوانستم حل کنم، من وقتی که بعنوان نماینده گویا با رهبران شوروی مذاکره می‌کردم، دیدم، که آنها میخواهند مواد خام مارا بهمان قیمتی خریداری کنند که دنیای سرمایه‌داری و استعماری می‌خرد... من هرگز نمی‌توانستم این را از یک دولت سوسیالیست بپذیرم... با آنها بعداگره نشستیم و پرسیدم پس فرق شما با امپریالیسم چیست؟ آنها هم که همین قیمت‌ها را بعا دیکته می‌کردند؟ گفتند "ما نظریه شما را می‌فهمیم و میدانیم که مواد خام محصول رنج و عرق ملت‌های عقب افتاده است، ولی ما مجبوریم که در بازار پر رقابت دنیا، آنها را عرضه کنیم" من گفتم شما با وسائل تولید ماشینی که دارید، مزد زیادی بابت محصولات خود نمی‌پردازید و این محصولات برای شما به بهای کمی تمام شده است پس چرا آنها را به همان قیمت باصطلاح جهانی! بر ما می‌فروشید؟ آیا معنی این‌ها آن نیست که ما در هر حال باید سرکوب شویم؟..." (از کتاب "عبدالناصر و العالم" تالیف هیگل، چاپ بیروت، صفحه ۴۶۷-۴۶۸ فصل عبدالناصر و جیفارا)

ملاحظه میفرمائید که قضیه از چه قرار است؟ نیشکر کوپارا بهمان قیمتی می‌خرند که قیسیلا امپریالیسم غرب می‌خرد و در عوض محصولات خود را هم بهمان قیمتی صادر می‌کنند و می‌فروشند که اردوگاه سرمایه‌داری صادر می‌کرد و می‌فروخت... پس در ماهیت امر فرقی نیست، بلکه امپریالیسم غرب، جای خود را به سوسیال امپریالیسم شرق داده است و این ملتها هستند که در این میان باید "فدا" بشوند...

راستی این دو واقعه نمی‌تواند روشنگر ماهیت واقعی این هواداران سوسیالیسم و مؤمنان مکتب ماتریالیسم و مدهیان تعهد و رسالت و جهانی بودن باشد؟... پاسخ ما که مثبت است... و صد البته، هزاران شاهد و مثال دیگر داریم که در یک کتاب هم نمی‌توان به آنها اشاره کرد...

خسروشاهی

بقیع از شیعه بودن ایرانیان...

تفاوت آنجا حاکم و زندانبانش خود و اینجا بیگانه.

ایرانیان که درجهنم طبقاتی ساسانی سوخته بودند، بار دیگر خود را درجهنم طبقاتی اموی مشاهده کردند، از همان شکاف عمیق طبقاتی و هرج و مرج اجتماعی که فرار می‌کردند، دوباره خود را در همان شکاف طبقاتی باز یافتند، باین معنی مشی رهبری و حکومت اسلامی در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس بهمان راه افتاد که ساسانیان از پیش بهموده بودند. خوشبختانه ایرانی تا آن موقع اسلام را شناخته بود و لذا مطالب و تبعیضات نژادی خلفای اموی نتوانست مسلمانان ایرانی را به اسلام بد بین کند و همه می‌دانستند که حساب اسلام از حساب خلفای جور جداست و اعتراض آنها همیشه بر دستگاه خلافت بود که به قوانین اسلام عمل نمی‌شود.

البته سرخوردگی ایرانیان و سخت‌گیری امویان هرگز نمی‌توانست اراده و روحیه ایرانیان را خفه و تپاه سازد، از این رو مبارزه آنان با دستگاه غیرقانونی اموی شروع شد و هرکجا که ممکن بود در برابر سیاست خشن و غیر اسلامی امویان ایستادگی کردند.

مکتب اسلام

دکتر محمد اسلامی ندوشن

● مقاله زیر که بقلم دکتر محمد علی اسلامی ندوشن در مجله "نگین" شماره ۱۵۱ چاپ تهران درج شده، با اندکی تلخیص، در سه قسمت از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد.

حقوق بشر در جهان سوم

● نگاهی به تحولات کشورهای جهان سوم پس از جنگ جهانی دوم و مسائل مشترک این کشورها

مردم جهان سوم خواستار آنند که حساب و کتابی در کارها گذاشته شود. هنوز رسم سربریدن باینه از جهان برنیفتاده است. بزرگترین اختراع در مورد روان و جامعه فریبی این است که در هر کار و هر چیز "قلب" بجای "اصل" گذاشته شود.

میتوان پنداشت که یکی از ملت‌هایی که موجب شده است تا حرف "حقوق بشر" از نو بر سر زبان‌ها بیفتد، آن است که این حقوق در معرض پایمال شدن جدی قرار گرفته است هر وقت بلطه‌ای اجتماعی عارض می‌گردد، بدانگونه که می‌رود تا کاسه

صبر مردم را لبریز کند و طشت‌های رسوائی را از بام‌ها بیفکند، به حکم ضرورت طبیعی و قانون واکنش، تأمل و گفتگو برسر موضوع در میگردد، و پرتوی مبهمی از امید در لابلای تاریکی به دمیدن می‌آید.

موضوع حقوق بشر نیز تابع چنین جریانی بوده است. در امریکا، در انتهای قرن هیجدهم نهضت استقلال طلبی که در برابر استعمار انگلستان ایجاد شده بود، منتهی به صدور منشور استقلال و گنجاندن برخی اصول حقوق انسانی در آن گردید. انقلاب کبیر فرانسه نیز که زائیده عصیان طبقه میانه‌حال برضد انحصار طلبی، تفرهن، و ظلم اقلیت اشرافی بود، از وضعی شبیه به همان وضع فوران کرد و اعلامیه حقوق بشر را با خود آورد.

در پایان جنگ دوم جهانی که دنیا از زیر انهدام و کشتار قرن بیرون آمده بود، و فجایع جنگ، تکان شدیدی به وجدان بشریت داده بود، لازم آمد که از نو موضوع حقوق انسان‌ها عنوان گردد، و سازمان ملل متحد تنظیم و تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر را برعهده گرفت. اکنون نزدیک سی سال از آن زمان گذشته است و از نو، کار جهان به مرحله قابل انفجار و غیر قابل تحملی رسیده است. اکنون نیز بر اثر سوء رفتاری که در بعضی از کشورها شده است مردم خواستار آنند که حق و حسابی در کارها گذارده شود، که اگر نشود، احتمال آن هست که اوضاع و احوال کنونی به صورت طوفان زائی درآید.

نگاهی به دوران سی ساله اخیر، سیمای "اعلامیه جهانی حقوق بشر" سازمان ملل متحد را قدری شوخی‌آمیز جلوه می‌دهد که چندان بی‌شبهت به ازدواج عباسه و جعفر که هارون گفت به این شرط آنها را به یکدیگر خواهد داد که میان آن‌ها زفافی صورت نگیرد، نیست.

در یک تقسیم بندی کلی، سرزمین‌های جهان به سه دسته منقسم می‌شوند:

- ۱- کشورهای صنعتی غربی و ژاپن
- ۲- کشورهای سوسیالیستی شرق و اروپا و خاور دور
- ۳- کشورهای جهان سوم

در این بحث به دو دسته اول کاری نداریم، برای آنکه ما را از موضوع اصلی خود که دنیای سومی‌ها باشند دور می‌کند با این حال، از یاد نمی‌بریم که اوضاع و

احوالی که در زمینه حقوق انسانی در کشورهای دنیای سوم گذشته است ارتباط نزدیکی با رفتار و سیاست دو دسته دیگر می‌یافته است .

کشورهای دنیای سوم که ضعیف و کم تجربه و پراکنده بوده اند ، در معرض فشار دو ابر قدرت که هر یک وابسته به جبهه‌ای است قرار داشته اند که این فشار سرچشمه می گرفته است از مقداری مطامع سیاسی و اقتصادی و اندیشه جهان مداری که هرگز این کشورها را به حال خود نگذارده است .

چنانکه می دانیم بعد از جنگ ، یک موج استقلال طلبی به دنیای سوم روی آورد ، تعداد زیادی از کشورها که تا آن زمان تحت استعمار یا اشغال بودند به آزادی رسیدند حتی در آغاز امیدهای زیادی برانگیخته گشت و چنین وانمود می شد که تجاوز و جنگ لااقل برای مدتی از میان خواهد رفت و دنیا یک دوران آرامش و آزادی را در پیش خواهد گرفت .

دوران بعد از جنگ می توان گفت که دوران رهاشدگی امیدها بود ، هند که بزرگ ترین کشور استعمارزده تاریخ بود ، ناگهان به بزرگترین دموکراسی جهان مبدل گشت ، اندونزی با حرف و حدیث های بسیار به جرگه کشورهای مستقل پای نهاد ، و سرزمین زجر کشیده‌ای چون لهستان پس از سالها تحمل وحشت و مصیبت قد راست کرد ، و به زندگی تازه‌ای روی برد .

ولی مدت درازی نگذشت که شوقها شروع به فروکش کردن کرد . توپها البته خاموش شده بود لیکن اشتهاها و حرصها فرونشستنی بودند خون از حلقوم ها خارج نمی شد ، اما رسم با پنبه سر بریدن از جهان برنیفتاده بود .

عوامل خارجی و داخلی:

مردم با دونوع مانع روبرو بودند یکی خارجی که استثمار و سلطه جوئی سیاسی را از یاد نمی برد می‌بایست که مردم کشورهای دنیای سوم ، درعین سرگرم بودن با بازیچه استقلال ، صفت دنیای سومی بودن خود را از یاد نبرند ، یعنی مواد خام خویش را ایزان بفروشند و محصول صنعتی غرب را گران بخرند و بطور کلی درصدد ابراز وجود برنیایند . برای این منظور ، بازار خیمه شب بازی گرم بود . و دسیسه و

پراکندگی و دامن زدن به آتش تعصب و اختلاف‌های فرقه‌ای و غیره و غیره .
دوم مانع خانگی ، و این از گردانندگان کشورها ناشی می‌شد ، اتحاد مشتبی
کهنه‌کار و مده‌ای تازه بدوران رسیده ، اکثرا پراز شهوت مقام و حرص پول ، که فوجی
از روزنامه‌نویس و مفتخور ولوطی و دلال و انتخاب‌چی و دلچک و شایعه پرداز و خیرکش
را به دنبال خود می‌کشید و این گروه یک حلقه شوم دوالهائی برگردن مردم تشکیل
می‌داد .

از چند استثناء که بگذریم مانند هند دوران " نهرو " که دستگاه اداره‌کننده
پارسائی داشت ، پرورده زندان و زهد گاندی (البته نباید فراموش کرد که سرمایه‌دارها
تا حد زیادی در این دستگاه نفوذ داشتند) بسیاری از کشورهای دنیای سوم بدشواری
می‌توانسته‌اند از فساد و جاه‌طلبی‌های نامعتدل درامان بمانند ، هرچند درجه‌ساین
فساد و جاه‌طلبی در آنها متفاوت بوده است .

می‌توان بعضی صفات مشترک جست که درباره تعدادی از این کشورها صدق
می‌کند ، زمینه سازی هائی که برای زیر پا نهادن حقوق بشر بوده است به این صورت
است .

ادامه دارد

بقیه پارتن صفحه ۱۹

- ۲- **أَلَا إِنَّ أَصْحَابَ الرَّأْيِ أَعْدَاءُ السُّنَنِ أَعْيَبْتَهُمُ الْأَجَادِيثُ أَنْ يَحْفَظُوهَا ، فَافْتَبَسُوا بِرَأْسِهِمْ فَضَلُّوا الْأَوْثَانَ نَقَدْتُمْ وَلَا تَسْتَكْبِرُوا وَتَسْبَعُوا وَلَا تَبْتَدِعُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ بِالْأَنْبَاءِ .**
کنز العمال ج ۵ ص ۲۳۲ ، ۲۳۳ و سیره عمر نگارش ابن جوزی ص ۱۰۷ و غیره
- ۳- عبارت‌های خلیفه در هر مورد ، به‌گونه‌ایست الغدیر ج ۶ ص ۳۰۸ مراجعه‌کرد
- ۴- ذخائرالعقبی ص ۸۲ شرح موظا و نگارش زرقانی ج ۴ ص ۱۱
- ۵- مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۴۹۳ ، غایه المرام ص ۵۳۶
- ۶- بحار الانوار ج ۹ چاپ کمپانی ص ۴۹۰
- ۷- ذخائرالعقبی ص ۸۱
- ۸- کنز العمال ج ۳ ص ۹۵ ذخائرالعقبی ص ۸۱ رَفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ . . . وَالْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيقَ
- ۹- ذخائرالعقبی ص ۳۱
- ۱۰- علی والخلفاء ص ۲۴۹ نقل از الطرق الحکمیة ص ۴۵